

برزخ میان کتاب درسی و کمک درسی

پای صحبت پرویز آزادی، عضو شورای برنامه‌ریزی درسی گروه قرآن و معارف اسلامی

پرویز آزادی، از مؤلفان کتاب‌های درسی، معتقد است: «گرچه منابع کمک آموزشی ابتدا قرار بود کمبودهای کتاب درسی و کلاس را جبران کنند، اما به تدریج کار را دچار آسیب کردند؛ به طوری که اکنون دانش‌آموزان در برزخ میان انتخاب کتاب کمک‌درسی و کتاب درسی آشفته شده‌اند.» او بر مطالعه راهنمای برنامه درسی توسط معلمان تأکید دارد تا به این ترتیب به تدریج آثار غیراستاندارد به حاشیه رانده شوند.

آن‌ها از هدف اصلی دور می‌شود؛ چون وقت کلاس را به جای کتاب درسی، صرف کتاب کمک‌درسی می‌کند. معلم به جای آنکه مطالعه کند و محتوای اصلی کتاب درسی را آموزش دهد، تمرین‌ها و تست‌های کتاب کمک‌درسی را آموزش می‌دهد. این‌ها همه به معنی دور شدن از هدف اصلی است. خانواده‌ها هم با مسائلی درگیر می‌شوند که اصلاً در راستای اهداف آموزش و پرورش در آموزش دانش‌آموز نیست.

برخی صاحب نظران بر این عقیده‌اند که منابع کمک درسی در سال‌های گذشته، رشد فزاینده و نامطلوبی داشته است. ریشه این اتفاق را در چه می‌بینید؟
افراد و حتی باندهایی وجود دارند که سودهای چند صد میلیاردی در این موضوع دارند و به خاطر آن، از این قضیه دست برنمی‌دارند. آن‌ها با توجه به اینکه توسط نظام آموزشی به‌طور غیرمستقیم پشتیبانی می‌شوند، کار خود را ادامه می‌دهند.

یعنی فکر می‌کنید نظام آموزشی از راه‌های غیرمستقیم مانند سیاست‌گذاری‌ها از آن‌ها حمایت می‌کند؟

می‌شود گفت به‌طور غیرمستقیم به این موضوع دامن می‌زند. عامل بعدی که باعث می‌شود این نوع کتاب‌ها رشد زیادی داشته باشند، رقابت‌هایی است که به‌خاطر کنکور در خانواده‌ها ایجاد شده است. خانواده‌ها گمان می‌کنند، اگر فرزندشان این کتاب‌ها را نخواند، در کنکور صاحب رتبه خوبی نمی‌شود و اتفاقاً هم همین‌طور است. یعنی ما نظامی را ایجاد کرده‌ایم که

به نظر شما منابع کمک آموزشی تا چه اندازه در فرایند یاددهی یادگیری، به‌ویژه در دوره ابتدایی، نقش آفرین‌اند؟
به نظر می‌آید منابع آموزشی و کمک‌درسی در نظام آموزشی آموزش و پرورش ایجاد شد تا کمبودهایی را که وجود دارد، جبران کنند. می‌دانیم که کتاب درسی محدودیت‌های خاص خود را دارد و نمی‌تواند مطالب را در حد دلخواه توسعه دهد و به جزئیات بپردازد. بنابراین باید منبع دیگری باشد که این خلأ را جبران کند. یا معلم به‌دلیل کمبود وقت نمی‌تواند همه مباحث را مطرح کند و فرد علاقه‌مند باید در خارج از کلاس مطالعه را ادامه دهد. که این کار به کمک منابع و کتاب‌های آموزشی انجام می‌شود. همچنین، با وجود اینکه معلمان افرادی فاضل‌اند، اما گاه ممکن است بر بعضی از جوانب مطلب مسلط نباشند. در اینجا هم کتاب آموزشی این کمبود را جبران می‌کند. یعنی هم معلم فرامی‌گیرد و هم به دانش‌آموز یاد می‌دهد.

در اصل، ایجاد منابع آموزشی خوب بوده و می‌توانسته در مسیر خوبی قرار گیرد و نظام آموزشی را تکمیل کند؛ اما به نظر می‌آید، در عمل منابع مزبور در این راستا قرار نگرفته‌اند. با توجه به وضعیتی که در جامعه هست، کتاب‌های آموزشی این کمبودها را پوشش نمی‌دهد و گاهی آسیب‌هایی را هم برای تک‌تک این جنبه‌ها به‌وجود آورده است.

مثلاً قرار بود کتاب آموزشی کمبود کتاب درسی را جبران کند، اما گاهی خودش به کتاب اصلی تبدیل می‌شود و نقش کتاب درسی ملی را بازی می‌کند. همچنین قرار بود منابع آموزشی، کمکی برای معلم باشند، اما اکنون معلم با استفاده از



خانواده و مدرسه، معلم و نظام آموزشی را مجبور کرده کتاب را بخرد. این همان حمایت غیرمستقیم است. من اثر کتاب‌های کمک‌آموزشی را در رشد دانش‌آموزان به طور کل انکار نمی‌کنم. ولی آسیبی که به ذهن و استعداد دانش‌آموز وارد می‌کند، بیشتر از آن چیزی است که باعث رشدش می‌شود.

← به هر حال ممکن است وجود برخی ناهماهنگی‌ها در آموزش و پرورش یکی از علل ترویج این کتاب‌ها باشد. برای حل این مشکل چه می‌توان کرد؟

معضل اصلی ما کنکور است. اگر کنکور حذف شود، گام خیلی خوبی است و بسیاری از این آسیب‌ها برطرف می‌شوند. هر چند کسانی که به دنبال سود اقتصادی هستند، کار را به نحو دیگری ادامه خواهند داد، ولی کم‌رنگ‌تر خواهند شد. به نظر می‌رسد برای کمتر شدن این آسیب‌ها باید منابع کمک‌آموزشی استانداردسازی شوند. یعنی تلاشی صورت بگیرد تا منابع استاندارد شوند. منظور از استاندارد این است که ما برای هر کتابی که در آموزش و پرورش تولید می‌شود، یک راهنمای برنامه‌داری داریم که این راهنما هم براساس اسناد بالادستی، یعنی «برنامه‌داری ملی» و «سند تحول بنیادین آموزش و پرورش» تألیف می‌شوند. کتاب درسی بر اساس راهنمای برنامه‌داری، تألیف می‌شود. ولی وقتی کتاب‌های کمک‌آموزشی را نگاه می‌کنید، می‌بینید که در تقابل با کتاب درسی هستند. مثلاً در کتاب‌های دینی اصلاً حفظ نام‌ها، تاریخ‌ها و مکان‌ها اهمیتی ندارد. نه اینکه دانستن‌شان خوب نباشد، دانش‌آموز آن‌ها را بدانند بهتر است، اما لزومی ندارد حفظ کند. مهم فراگیری مفاهیم است تا دانش‌آموز به سمت عمل کردن به آن‌ها برود. اما کتاب‌های کمک‌آموزشی، دانش‌آموز را به سمت حفظ کردن نکته و تست زدن می‌برند. بهترین کار این است که راهنمای برنامه‌داری در مدرسه و بین معلمان ترویج شود.

← شاید بهتر باشد به آسیب‌های منابع کمک‌آموزشی غیراستاندارد اشاره کنیم. این آثار چه آسیبی به یادگیرنده و فرایند یادگیری می‌زنند؟

به نظر می‌آید اولین آسیبی که می‌زند این است که راهنمای برنامه‌داری و اسناد بالادستی را از کارایی می‌اندازند. یعنی عملکرد مثبتی را که این اسناد می‌توانستند داشته باشند از بین می‌برند. اهمیت‌شان را کم می‌کنند و بچه‌ها را به سمت کنکور و تست زدن می‌برند. در نتیجه ذهن دانش‌آموز بسیار آشفته می‌شود. دانش‌آموز در برزخ بین کتاب درسی و کتاب کمک‌آموزشی اسیر می‌شود. چون این دو با هم هماهنگ نیستند و دانش‌آموز نمی‌داند که باید کدام را اصل قرار دهد. طبعاً کتاب اصلی و مفاهیم آن کنار می‌رود و کتاب کمک‌آموزشی محوریت پیدا می‌کند؛ چون همه بر آن تأکید می‌کنند. معلم، مدرسه و خانواده همگی بر کتاب کمک‌آموزشی تأکید می‌کنند و دانش‌آموز مجبور است که منبع کمک‌آموزشی را مطالعه کند.

آسیب دیگر این است که این گروه از کتاب‌ها فشار زیادی به

معلم، دانش‌آموز و خانواده وارد می‌کنند. معلم مجبور است بر مسائلی که کتاب‌های کمک‌آموزشی تأکید دارند، تمرکز کند. گرچه کتاب کمک‌آموزشی اصطلاح درستی نیست، در واقع کتاب‌های تضعیف‌کننده کتاب درسی هستند؛ آثاری که کتاب درسی را به حاشیه می‌برند. استفاده از این کتاب‌ها به دانش‌آموزان هم فشار زیادی وارد می‌کند. چرا دانش‌آموز از صبح تا بعد از ظهر باید در مدرسه باشد و پس از آن هم تا شب تکالیفش را انجام دهد؟ چنین درس خواندنی در مدارس اروپایی کنار گذاشته شده است. ما با این کار به دانش‌آموزی که در سن رشد استعدادهاش است، فشار وارد می‌کنیم، طوری که از هر نوع درس و کتاب متنفر می‌شود. در نتیجه وقتی درسش تمام شد، از اینکه کتابی را مطالعه کند گریزان است.

از سوی دیگر، کتاب‌های کمک‌آموزشی بار خیلی زیادی را بر دوش خانواده‌ها می‌گذارند. همه اعضای خانواده درگیر می‌شوند که دانش‌آموز کتاب کمک‌آموزشی را تمام کند و از پس حل تمرینات آن برآید. آسیب مهم دیگری که به نظر می‌رسد وجود دارد این است که متأسفانه کتاب‌های کمک‌آموزشی باعث شده‌اند کتاب‌های درسی هم سخت‌تر شوند. یعنی موضوعاتی را مطرح می‌کنند که توسط بچه‌ها به کلاس کشیده می‌شود و معلم اگر درباره آن‌ها اطلاعاتی نداشته باشد،

متهم به بی‌سوادی شود. به همین دلیل برخی کتاب‌های درسی همواره در حال پیچیده‌تر شدن هستند که این دور باطل است. رقابتی است که به دانش‌آموز، خانواده و معلم فشار وارد می‌کند و ثمره‌ای هم دربر ندارد.

← معلمان گاه از فشاری که خانواده‌ها برای معرفی منابع کمک‌آموزشی به مدرسه وارد می‌کنند گله دارند. برای روشن کردن ذهن آن‌ها پیرامون این موضوع چه باید کرد؟ به نظر می‌آید این موضوع یک موضوع فرهنگی در جامعه ماست. یعنی صرفاً در آموزش و پرورش مطرح نیست. وقتی جامعه‌ای دچار مادی‌گرایی افراطی و تفاخر می‌شود، هر فردی چیزهایی را که دارد و حتی محل تحصیل فرزندش را مایه تفاخر قرار می‌دهد. این هم یکی از معضلات فرهنگی جامعه ماست. نمی‌گویم اصلاً نباید در این حیطه کاری کرد، اما باید توجه داشته باشیم که این موضوع در کنار سایر نمودهایی که این بیماری دارد، باید با هم حل شوند. در عین حال که همه باید وظیفه خود را انجام دهند. علاوه بر این، یکی از راهکارها این است که معلمان حداقل یک‌بار راهنمای برنامه‌داری درسی را که تدریس می‌کنند، بخوانند تا متوجه شوند کتاب چگونه و به چه منظور نوشته شده است و در کدام قسمت باید تأکید بیشتری داشته باشند. این کار می‌تواند برای معلمان آگاهی‌بخش باشد تا بدانند کدام کتاب کمک‌آموزشی در راستای اهداف کتاب درسی است.

من اثر کتاب‌های
کمک‌آموزشی را در
رشد دانش‌آموزان به‌طور
کل انکار نمی‌کنم؛ ولی
آسیبی که به ذهن و
استعداد دانش‌آموز وارد
می‌کند، بیشتر از آن
چیزی است که باعث
رشدش می‌شود